

چگونگی گفت اهل بیت و ائمه و اصحاب علی بن ابی طالب و در بیان ایشان  
 در میدان محاربت نهایت شکیبایی و صبوری هستند گفت مردم فارس چگونه یافتی گفت اهل بیت  
 عتیق و زینب کبری و قوی بن جبیر مردم کینه زرد و دیر سحر گوش ترا گنیزد با تهنیت و ستیزه صاحبان  
 کنت و ثروت و زراعت از حجاج گفت مرا از طوائف عرب خبره طائفه تریش چگونه اند گفت ای عظیمه ای جان  
 واکرمه مقامی در عقل خود و بردباری از تمام طوائف عرب بگستر و رفعت مقام و مناعت منزلت از جمله  
 ایشان کریم تر گفت طائفه ثقیف که طائفه خود حجاج باشد باز گو گفت اگر مصلحتی در کارها و قوی  
 در مقام بابت اهل اسلام سراج و زینب عادت انعام عمیم از تمام مردم عرب پیش و پیش اند گفت مردم تیم را چگونه  
 شناختی گفت از اهل بیت علی و ائمه و اصحاب ایشان از مردم عرب تر و شمار ایشان  
 افزون تر گفت قبایله بر این اهل بر صفت اند گفت ائمه صفا و اخلاص و سبقت و سبقت از میان جنگ  
 از همه کس باینده تر و شمشیرشان بزرگتر است گفت از جماعت لحم باز گویی گفت ملوک و فیه منافع و صلح است  
 تا و سلطنت و جلالیت و حماقت هستند گفت از مردم خدام سخن کن گفت یوقدوا الحیة فی قلوبها و یلقونها  
 ثم یسرقونها فی حرب فتنه و فساد و افروخته و ساخته و تافته نمایند بگذارد بگذرد حجاج گفت از قطعات  
 زمین مزخرفه هستند چگونه است گفت براه و جلیلهای اقامت و شجره های حق و در آنها نظر و لگنها  
 طغیان و کفاح الحما میر یعنی ریاض گوهر خیزد که با نیش یا قوت نیر و شجاعتش عودا میر و او را قس عطران گنیزد  
 مردش در حق بیچارگی و سستی و غلتانند که بر خاکی اند گفت از مردم خراسان باز گو گفت حیات و حیات و حیات

آهایش بسته و جامد دشمنانش در کینه ری مستبد جا گرفت زمین همان چگونه است گفت چه فایده این بود  
 چه فایده این بود که هزارین سیار شکارش میبار گرفت حالت بعبر چیست گفت بشناوه و با خطی که در هاست  
 و مایه های و چه فایده این بود که سرمای ستایش پوست اندام بر آرد و گرمی تابستانش گوشت درین بفرود  
 آیدش نکین جگش اصلع همشین است گفت از کوفه خبر ده گفت انفعبت بعد من العیون و شفقت یوم الشایسته  
 قطب الیقین و کثیر الخیر یعنی در مکانی واقع شد است که دو چادر زیا و از بروت شام سیر سزانت ازین وی  
 شبهایش خوش بو است خیرترین از ارض تا به ساست عالج گفت عرب با جهان گمان میرسد که هر چیز را آفتی است  
 آفت بداری است گفت شمنای کی گفت آفت خرم چیست گفت خج شستن تانی گفت آفت انانی چیست  
 گفت فراموشی گفت آفت نخبتایش چیست گفت آفت نهادن گفت آفت مردم کریم چیست گفت مجاورت  
 با گروه لیم گفت آفت دلیری چیست گفت کوشی گفت آفت نبدگی چیست گفت فرماندگی گفت آفت مالکیت  
 گفت کرد از ناشائسته گفت آفت مردم کامل چیست گفت ناداری گفت حجاج ابن یوسف چیست گفت ادوا  
 ز بدبار کسی که کسی کریم و نبی پاکیزه است آفت نباشد (ع ۱۰۰) و طلب الیمانی از حضرت امیر علی علیه السلام  
 آیا پروردگار خود را دیده حضرت فرمود چگونه پرستش کنم چیزی را که دیدیم از شما و علمت گفت چگونه نبی و از حضرت فرمود  
 لا ذکر له العین بشاؤده العیان و لکن فی ذلک القلب یحاط به فی الايمان فویب من الاشیاء غیر ملاصق  
 بعباده غیر مبان منکر لا یرویه فرید و لا هیته صیاری الی الحار حیا لطیف لا یوصف بالخلق  
 کبیر لا یوصف بالحق و بصیر لا یوصف بالکمال و شامس لا یوصف بالرفق تعنی الوجوه العظیمه

وَبِالْقَلْبِ عِنْدَ عِزِّهِمْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ لِقَاءَهُمْ فِي مَقَامِ رَبِّهِمْ سَبْعًا وَتَبَيَّنَ لَهُمُ الْآيَاتُ الَّتِي كَانُوا يُكْفَرُونَ  
 تصدیق نسبت به وجود طاعت بر تعالی نزدیک است به چیزها و حالیکه نسبت میکنند که نهاد دست از ایشان ولی  
 نیست از آنها جدا زیرا که قرابت کلامی بعد بیان از خود این جهت است حضرت عزت منزله است از شا بهت هم نسبت  
 پس معنی قرابت اتصال علم قدرت است به وجه آشکار پنهان است معنی بعد و بیان است و نسبت از شا بهت  
 هر کس سخن آفرینند است بفکر و اندیشه خواهند چیز است و نسبت عزت است که سابق باشد بر آن کنند و  
 آفرینند چیز است بی آلات جهانی از دست پا و غیر لطیفی است که صورت نمیشود نهانی و پنهانی زیرا که  
 لطافت است معنی رقت توهم نیست که مخصوص است با جام بلکه معنی لطافت تصرف است در ذاتی که معنی است  
 اباحت است اولی از فاضله کمالات بزرگی است وصف کرده نمیشود به تم و عدم را نسبت نیست که موصوف نمیشود  
 بقوت است مهربانی است که وصف کرده نمیشود به وقت که آن عبارت است از روش قلبی بر آن است نه از صفات  
 اجسام است خود دلیل از خسار از برای بزرگواری و دینی تپندهای خلق از بهت ترس (۵، ۶) شخصی از  
 حضرت امیر علی است که فاضله حکمت توهم است حکام اسلام بیان فرمودند حضرت فرمود فیض الله الیقین  
 بظهور این است که الصلاة نذرها عن الذنوب والعبادة تزيدهن والامانة تخلصها من النار والعدل يخلصها من العذاب والصدق يخلصها من الكذب والبر يخلصها من الفقر والحياء يخلصها من العار والوفاء يخلصها من الخيانة  
 ليعتقوا والصدق يخلصها من الكذب والبر يخلصها من الفقر والحياء يخلصها من العار والوفاء يخلصها من الخيانة  
 بخطاها والوفاء يخلصها من الخيانة والصدق يخلصها من الكذب والبر يخلصها من الفقر والحياء يخلصها من العار والوفاء يخلصها من الخيانة  
 وقرآن يخلصها من الكفر والصدق يخلصها من الكذب والبر يخلصها من الفقر والحياء يخلصها من العار والوفاء يخلصها من الخيانة

دل ایشان نبود و چون گذشته از حسن کفر پاک گزود و ایجاب صلوة برای است که بنده مؤمن از عیب بر صفت  
 بنایت مؤمن خلاص شد و در حضرت زکوة حکمت است که بقرا از عباد و ارباب بق منتوج باشد و تکلیف صوم  
 حکمت است که بندگان مخلص متاخر و در الزام حج از جهت تقویت دین مبین است ایجاب فدائیه ای که اعلام سلام  
 مرتفع گشته بنحواض رایات کفری نماید امر معروف ستانم نظام ملک و کبریت او نهی از منکر موجب سعادت  
 و ثبات قصاص بر ای که در محفوظ و مصون ماند و صورت شرم بر صورت است که عقلم تو را خود باشد تا تیرنگ  
 از بخیر از شر تواند کرد و ترک ناز از بر صیانت و تحفظ است بهتر که او طاعت کثیر مثل (۶۰) قوی هشتمین  
 جلد ملک معی برای حج بکوفت و وقت طبع او از کشته از دام جمعیت او امکان نشد که استیلام حمال از شویزه  
 لذت اهلوی به فرم کرسی پای و نصب نذر او شربت شرافت عیان شام گزود او را اگر گفتند منتظر بود که قوی در  
 از دام جمعیت تخفیف و آسانی طواف نماید استیلام حج کند این بین امام سجادین العابدین علی بن حسین  
 تسبیح در عظمیت و مهارت است این جناب صف و خلایق بر هم خود راه او دنیا آنحضرت آسانی استیلام حج بود  
 عیان شام از شاهان حرام عظمیت تجلی نوزاد شام حال که در این کجاست که فرم تقدیر عظیم او بینا بد شام  
 تجال فرود گفت رانی شناسیم که در این خان بود که اگر شناسانند آنحضرت با آنها عظمیت جلال بخواند که آنجا  
 شود فریق کادر شوی شهوت است حاضر بود گفت ملایق را خود شناسیم بدین شاه اولاد معرفی و مصفا حضرت نشانود

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُونَ بِالطَّهْرَةِ وَطَهَانِهِ      وَالْبَيْتِ بِعَرَفَةَ وَالْحِجَابِ وَالْحِجْرَةِ

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُونَ بِالطَّهْرَةِ وَطَهَانِهِ      هَذَا الَّذِي تَعْرِفُونَ بِالطَّهْرَةِ وَطَهَانِهِ

هَذَا إِذَا رَأَيْتَ قَرَابَتَهَا	إِلَى حَمَامٍ مَهْدٍ تَسْتَعِينُ لِكَمِّهَا
بِحُلِيِّ الْأَخْزَرِ وَالْعِزِّ النَّحْوِ مَعْرُوفِ	عَيْنِهَا بَعَثَتْ الْأَشْلَاقَ وَالْجَمْعَ
يَكَادُ يَسِيكُهَا عِرْفَانٌ بِرُحْمَتِهَا	وَكُلُّ الْبَطِينِ إِذَا أَمْرًا يَجَاءُ نَيْبَتَهُ
فِي كَيْفِهَا خَيْرٌ إِنْ بَرِحَتْ مَعْرِفَتُهَا	مِنْ كَيْفِهَا أَرْوَعٌ فِي عَيْنِنَا شَيْئَتُهَا
يُغْضِي حَيَاةً وَيُغْضِي مَرْحَةً نَبَاتُهَا	فَلَا يَكِلُهَا إِلَّا حَبْنٌ يَسْتَسْقِمُهَا
يَسْتَقِيمُ بِوَجْهِ الْقَدْرِ عَيْنُ بَوْعِهَا	كَأَنَّ الشَّمْسَ تَخْرُجُ مِنْ تِلْقَاةِ الظُّلَمِ
مِنْ شِقْبَةٍ مَرْتَبَةٌ لَوْلَا اللَّهُ يَنْعَمُهَا	ظَلَامَتِ عِيَاضِرَةٍ وَالْحَيَاةُ وَالشِّمَمِ
هَذَا الْبُرْقُوعُ وَالْخَيْرُ إِنْ كُنْتَ بِجَاهِلِهَا	بِحَيْدَةِ الْبَيْتِ اللَّهُ قَدْ خَتَمَهَا
أَلَمْ تَسْرِفْ وَأَقْدَمْتَ وَأَعْظَمْتَ	يَجْرِي بِذَلِكَ كَلِمَاتُ الْوَجْهِ وَالْقَلَمِ
فَلَيْسَ ذَلِكَ مِنْ هَيْدَاةِ بَصَائِرِهَا	أَلْجَزِيعِ عِرْفَانٍ لِكَيْتِ وَالْجَمْعِ
كَلِمَاتُهَا يَنْبَغِي أَنْ يَنْعَمَ بِهَا	تَسْتَوْكِفَانِ لَا يَعْزُوهَا عَدَلَانِ
إِنْ قَالَتْ لَيْتَ مَا مَوْجِي مَسْجُومِهَا	وَإِنْ كَلِمَةٌ وَمَا زَانَهَا الْكَلْبَانِ
مِنْ حَيْدَةٍ كَانَ فَضْلُهَا لَأَنْبِيَاءِهَا	وَفَضْلُهَا أَمْتِيَّةٌ أَنْبَتَ لَهَا الْأَمْرُ
يَسْتَهْلِكُ الْخَلِيقَةَ لَا يَخْتَلِقُ بَوْلَانِهَا	يَزِينُهَا تَبَانِ حَسْبِ الْخَلْقِ وَالشِّمَمِ
جَمَالَ تَقَالُ الْحَوَامِلُ إِذَا قَدِمُوا	يَجْلُو السَّمَاءُ بِلِجْلِ الْغَنَدَةِ نَعْمَتِهَا

مَا قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ	لَوْ لَا الشَّهَادَاتُ كَانَتْ لِأَنبِيَاءِهِمْ
لَا نَحْمِلُهَا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ	رَحِمَ الْغَنَاءَ أَرْبَابَ الْغَنَاءِ نَحْمِلُهَا
عَمَّا نَبْرَأُهَا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ	عَمَّا نَبْرَأُهَا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ
مِنْ مَعْصِيَةِ رَبِّنَا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ	كَيْفَ قَوْلِهِمْ بِنَحْنِ وَمُعْتَصِمِينَ
أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى الْمُتَّقِينَ كَانُوا الْمُسْتَجِرِينَ	أَوْ قِيلَ مِنْ خَيْرِ أَهْلِ الْأَرْضِ قِيلَهُمْ
لَا يَسْتَبِيحُونَ لَنَا نَحْمِلُهَا	وَلَا يَدِينُونَ قَوْلَهُمْ أَنْ كَرِهْتُمُنَا
فَمَا لِيخْلُقَ اللَّهُ آدَمًا مِنْ تَرَابٍ	وَالْإِنْسَانَ لَسِيكًا لَنَرَى السَّمْعُ الْبَنِيَّانَ
لَا يَفِيضُ الْعَيْسُ مِنْ أَيْدِيهِمْ	نَسِيانًا إِلَى الْبَابِ نَرُوا أَوْلَادَهُمْ
مُعْتَدِينَ لَعَدُوِّ اللَّهِ ذِكْرُهُمْ	فِي كُلِّ بَدَةٍ وَخَيْبَةٍ مِنْ دَارِ الْكَلْبِ
يَأْتِي الْبُحْرَانُ فِي لَدُنِّهِمْ	خَيْبًا كَرِيمًا وَأَيْدِي الْبَنِيَّانِ
أَيُّ الْخَلَائِقِ أَسْبَغَتْ فِي قَائِلِهِمُ	لَا وَلِيَّ لَهُمْ هَذَا أَوْلَادَهُمْ
مَنْ يَعْرِفَ اللَّهَ يَعْرِفْ أَوْلِيَّتَهُ	فَالْبَدِينُ مَنْ يَدِينُكَ قَالَ الْإِسْمُ

عبد الرحمن حاجي ترجمہ این شعر فرزدق را بدین کرم و زیاد و زاین لظم خود ترجمہ نموده

پور عبد الملک است بنامم ہشام	در چشمم پروا بالی شام
پس پروا اندر طوائف کعبہ قدم	لیکن از از دو جامم این چشم

ایستلام حجر نداء پیشین است	بخط سبزه گوشت نشینت
ناگهان نجیب سبزی توولی	زین عبادین حسین عشق
در کشا ابناء و حمله پوز	بر چه سیریم حرم پتکنده عبور
هر طرف میگزشت بهر طواف	دو صف خلق می قناده شکافت
زد قدم بهر شایسته ایستلام حجر	گشت خالی ز خلق راه پگذر
شاپی کرد از هشام پشوان	کیست این با چنین جان جلان
از جلالت در او قسطل کرد	در شناسایش تحشاهن کرد
گفت نشناختنید اتم کیست	مدنی یا یامانی و میکی است
بوفراشسکان سخنور ناپور	بود در جمع شامیان حاضر
گفت من می شنایم پیشینیکو	ز وجه پریشی بسوی من کن وی
آچکس است نه کیه مگن و بطحا	ز فرم و بوقیس خفت و بینی
خیزم و جان منیش کرن و حسیتم	تا بودان و تقاضم ابراهیم
مژده سنی صفا حشر عرفات	طنبه کوفه کربلا و شرات
هر یک از بقدر آن جان	بر عسل و پستیم او واقف
قره لعین پستید الشهد است	ز هر و شایخ و حشر زهر است

میوه بلخ آید محنت ساز	لاله رنج حینت پذیر کجرا از
چون کند حاجی میان قرین	زود از محنت بر زبان قرین
که برین پستیز استوده شیم	به نهایت رشید فضل و کرم
درد و عزت است پندار	حاصل دولت است پیش او
از چنین عیش و دولت ظاهر	هم عزت هم عیشم بود قاصر
خدا در اینست میکند	خاتم انبیاست نقش نگین
لایح از روی او فروغ هدی	فانح از خوی او شمیم فا
طاهرین آفتاب در استر	دشنامی ز سحر طلعت پیروز
جد او مصدر هدایت حق	از چنین مصدری شد روشن
از خیابانیدن پسندیده	که کشاید بر روی کسند دیده
خلق از او نیز دیده خوابند	کز نهایت نگاه بتوانند
نیست بی سعفت بیستم او	خلق را طاقست بیکلم او
در پیش در عیشم بود مشهور	کوندایشن معقل و معرور
هم عالم گرفت پرتو خود	گر میریزی ندید ز این شهر
شد بلند آفتاب بر افلاک	بوم گوزان نیافت بهر جان



بزرگو سپهرستان و بدکاران	دینت او اثر مویشت پاران
فیض او اثر بر همه عالم	بگر بزر و دهمی بگریز و حکم
هست زمان بیشتر بلندکاین	که گذشتند ز اوج علیتین
چند ایشان دلیل صدق و فاق	بعضی ایشان دلیل کفر و نفاق
قرشبان پایه علم و جلال	بغوشان پایه عتو و ضلال
بگر شمارند این تقوی را بخوا	طالبان صفتشای مولانا
اندزان قوم معتقد باشند	و اندزان خیل پیشوا باشند
گر بپرسند ز ایمان با الفرض	بنامی من خیار این الارض
بزبان کواکب و نجوم	همیچ لفظی نیشاید الا هم
هم غیبت اندیش او ادبوا	هم لیسالتی ادا نهیوا
ذکرشان سابق است ز افواه	در همه خلق بعد ذکر او
بسر ز نامه اراج افزای	نام ایشان است بعد نام خدا
ختم هر قطبم بتر از ابحق	باشند از من نامشان بوق
کود ز آفتاب تا آخر کوشش	خوش ندرنگ عفتش و خوش
بفرزدق گرفت چالی و ق	بمچو بر مرغ خوش ز او عفت

ساخت چشمت شام شایخ ارشد	چسبش سر بود بهر آن کاپش
اگرش چشم است مین بودی	ریش کرد از دست مین بودی
دش بیدا و ظلم کشتادی	جای آن جس غلغش دادی
ای بسا راست مین که شیدین	از چشم چشم او شده اچول
آبکه احول بود اولن کار	چون شود جانین از چشم شهلا
گفت دید چشم زده است	ز ز دیده جزو چشم است
از چشم دیده چشم پر شد کوز	وز ز دیده چشم ز نور
جان جانند ز دل غم فرسود	وز غم آسود چشم طر محمود
دانا از طبیعت فارشته	برضا معترض بود صاحبش
کچنجان بال است آن چرا	مرفلان زاپشی زده پرا
گز بداندنی کند خوش برون	کاشن از او نیز سازدش زاین
چینک المیکه باکل البینانی	واو ایله کسبه باسنوالت
نه کشند از سینه شتر بر میزم	آن صبر ز کز جسد کشند مزوم
آن جسد خاچه کال نفس و نوا	چی نرند از گزندگان خدا
جاشی ریشان مقرب وصال	جای آنان حجیم و بعد ضلال

ز آسمان پسته نمی دودند پرتو	بر زمین سگت همی کند عمو
بدره پیمان خورده می درخشد قاپش	بر زمین بگوشی بشود خطاش
معتد مشرک بود فراس پیش رسید	چون بدان شاه حق شناس رسید
از دم بهر سمرکان نکو کرد از	کرد عالی توان ده دو پیش از
بود فراسکان دم نه کرد قبول	گفت مقصود من خلا بود رسول
بود زان معجزی توان و عطا	ز آنکه شریف را ز خطا
همه جازد برای هر کسی	کرده ام صفت در کج و بی
تا فتم بهر این مدح عثمان	بهر کفاره چنان بختان
قلت خالصا لوجه ربنا	لا اله الا انت تعلیق الجاه
قال بن العباد والعباد	مباذعین عو ضلایق قاد
ز آنکه ما این پیشه شناسیم	هر چه دادیم باز بستانیم
از خودیم بر شیب و پیش از	قطره از ما بنا نگرود باز
آفتابیم بر شیب هر حیرت	نفتد عکس ما و گزیند نئی ما
چون فرزدق بان فقاو کرم	گشت بنا قبول کرد دم
از برای خدا بود رسول	هر چه آید از او چه بود قبول

# بَاب دوم

در مقالات مختلف و کلمات مختلف است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقاله اول در فلسفه شهادت حضرت شهید الشهدا است از ویسوا مارین مورخ المانی که در رساله سیاست اسلامیاتش  
 بیان نموده و در آن سال هفتم حبل المتین در شمار بیست و ششم تاریخ نوزدهم محرم ۱۳۲۶ هجری ترجمه  
 آنرا در مجله نموده است این شخص را که با آنکه اجنبی از نهلام است پادوی حق نگذاشته روح مطلب را طفت شده  
 و در ضمن داده حضرت بزرگی به عالم انصاف و جان نهم و استحقاق بزرگی سیاست حضرت شهید ادرسی را لفظ  
 را بیان نموده و بر عکس هم قابلیت لیاقت بی نیی مظالم سنگین بنی اتریه بقوه خامر طوره او را اگر انسان  
 بقت نظر نماید این اقوال را کمترین قانع است و افراطین حوادث است که در صفحات تاریخ نقش بسته  
 هر احوال شرافتی هر با وجدان و حقیقت پرست که این صیفت را در مقابل چشم بیا و زار سردان آه شرک  
 خست واری نتواند و مقاله است حسین بن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن اسد بن عبدمنان  
 نیز محبت که از دختر محمود پیش قاضی بود که مدوی توان گفت خلاق مصفا تیکه در آن روز در سخن  
 بود تمام ادراک اشاعت است و او را از پدر است عالمترین مسلمانان با حکام دین حدیث بود محبوب ترین صفات را  
 که سخاوت بود و بیکمان است خلیف صبیح ایمان طلوع انسان بود مسلمانان در عقیده بحسین با اجماع متفق و

حتی طوائفی که بپد و برادش زشت میگویند و عرض مؤلف اینست که اینها را ملاح و دشمنان خوانند و کتبشان مشهور  
 در ملکات حسنه و بجایای شرفه است غیور و رشید و غیر معروف و مخالف بنی سلبین و حق حسین عقاید عظیم دارند  
 ولی خیرگیه میتوانیم در کتب خود بن سیم معارضه با کمال طینان نویسیم این است که میزان علی (عینی شیعیه)  
 بیش از آنچه نصارا در حق سید میگویند حق حسین عقیده دارند همان قسم که ما میگوییم عینی عمل این همه زیادت  
 برای عقیده و شرف آنها در حق حسین قائل و قیامت شایع مطلقش میگویند خیرگیه با قائلان نگار نیست هرگاه  
 در حق حسین قائلین است که در عصر خود اول شخص سیاسی بود و میتوان گفت که در راه بیانات حدی حسین  
 سیاست اثری اختیار نمود با اینکه پیش علی حکیم اسلام حکیمات کلیات شخصی و هم از سایر حکمای معروف عالم  
 کم بود بعد از سیاست حسینی از او برزنده نموده برای اثبات این نکته باید اندک عطف توجه بتالیخ معروف قبل از  
 اسلام شود آنوقت خواهیم دید بنی امیه بنی هاشم نسبت قرابت یعنی بنی امام بودند چه امیه هاشم پسران  
 عثمان و مانند او قبل از اسلام برین پسر عثمان قاره که در بجه کمال و دو کمره با یکدیگر قتال و عدال و مصلح  
 ارباب یکدیگر میخواندند در طلب افسوس و در قریش بنی اتم و بنی امیه نیز و قهرم میادند شتند بنی امیه شتند و شتند است  
 بنی هاشم با علم و عاقل و عاقلی همان خاندان کعبه تا کنون هم خندان بنی هاشم است شریف که با از بنی هاشم باشد و بهرام که در  
 بنی اتم و بنی امیه خیلی بالا گرفتند و خلیفه مفتح کردند تمام قریش و کلیه بنی امیه مطیع و فرمانبردار ساخت  
 در این واقعه است صفائی و جهانی عرب امتصرف کردید این بود که طبعاً بنی هاشم در عربت رگشده بر بنی امیه  
 مطاع شد باطن این پیش آید که شتند ادکان بنی امیه شتند و رسیدند و رسیدند که شتند و رسیدند

از بنی هاشم بودند پس از رحلت محمدرقم یافته بذاکوشیدند که جاشینی محمد اصول لایت خندی نشو وقت  
اصول را کشن اکثریت اراقرادند وقت مخالفت بنی امیه نگذازد که جاشینی محمد اکثریت اربابی هم  
شود و این میدان بنی امیه کامیاب بنی هاشم خلبند بنی امیه است بین خلیفه تراشی بنی امیه تمام معنی صل  
نوده جاده را برای آیند خوش صاف کرده همه زنده در نجاشینان محمد جایگاه شان افزون و در سلطنت  
اسلام رکن کین گردیدند تا آنکه سوین جاشینی محمد بنی امیه مسلم گردید بنی امیه هر جا و هر کار را حق  
مطلق گردیدند برای آیند هم جاگاه خود را حکم نمودند نظر بان نقار کورث برین خونهای که بنی امیه هم سزانی  
از بنی هاشم طلب داشتند که سر خلوص عقیده نیست پاک با سلام ابراز میدادند و با طبع عاواشتند که پیروی  
باشد که مخموم با هم بنی هاشم باشد لی چون مسلمانی در آن وقت زیاده بود آنها هم مقاصد خویش را در سایه پیروی  
بهین بن امیه بد علنا ابلز مخالفت نمینمودند و ظاهر پیروی میکردند همین که خود را بمقامات عالیه بد پایه  
جاه جلال خویش را حکم نمودند علنا تموازا حکام اسلام کردند هم در باهام سخنان تهنات بنی امیه که بنی هاشم  
آورد بود گفتند که با غرض مؤلف از حرکات علنی و سخنان شغابی نیز بد در برابر باشد که ذکرش در اینجا مورد  
اطناب است بنی هاشم هم که کار با بدین حال بود از خیالات بنی امیه واقف گردیدند بیکار نشسته حرکات بین  
جاشین محمد را به پیروی غیبی مردم نشان داد و مسلمانان را بر خلافت می شوراندند تا آنکه سوین جاشین  
محمد را که عثمان از بنی امیه بود رسای طبقات مسلمان شرکت کرده قتل نمودند و از کثرت اراعی جهان  
جاشین محمد را گرفتند پس از این واقعه بنی امیه تعیین کردند باز بنی هاشم دارای سلطنت مانند دور محمد

خواهند گردید این بود که معاویه که از دیرباز جانب جانشینان سابق حاکم شامات و خلی مقتدر مروزی یک  
 و دو مرتبه در بهانه اینکه قتل عثمان باره علی بود سرق مخالفه کافرست و اختلاف بین سلمانان انداخته  
 بهمان صحنه قبل از اسلام مشیزین اهل بخته گردید و این جنگها می بود و معاویه خلیفگی بنی اموی را  
 محو و بدین بود سرچینی بنی امیه از ریاست بی هشتم طینی مطلقان کشید که علی اهم گشتند از آن بعد کلاما معاویه  
 غالب بن بود بزرگترین که بنحین جانشین محمد بود با وی صلح کرد و جانشینی محمد دوباره بر بنی امیه  
 مسلم آمد معاویه از کثرت معتقد میگردد از طرف دیگر با عبدالمطلب بنی هاشم میگوید در محرابی که آن در قیامت  
 فروگذاری می نمود حسین با اینکه در تحت نفوذ برادرش حسن بود ولی طاعت بنی امیه حاضر نبود و مخالفت هم نمیزد  
 حسین بلیغ گشت من راه حق گشته خواهم شد و دست حق نخواستیم و لوبنی امیه از او تشویش بود این کشاکش از باقی  
 که حسن و معاویه گذشتند نبرد جانین معاویه میگردد یعنی جانشین شخصی و با اصولی عهدی از بعد علی نشانی  
 وضع نگاشتن بود و فقط بعد از تعیین بنی امیه ضایع نام از بزرگان حاصل شده یعنی از رؤسای قوم  
 بیعت میگردد حسین در از کثرت حرکات بنی امیه سلطنت طلعه داشتند و گمان آن محاط بر ریاست حانی اسلام  
 هم بودند و یک عقیده مسلمانان ابدینش متزوع سازند و طرف دیگر هم دانستند بود که اگر بر بنی امیه  
 اطاعت میکنند از زیر دایه کند بنی امیه نظر بر او است بر بنی امیه و خیالات طالک ایشان در محرابی هاشم فروگذار می نمود  
 و هرگاه چندین بنی امیه ال گنزد نام نشان در این عالم از بنی امیه باقی نخواهند ماند این بود که هر کس از بنی امیه  
 یعنی شورش و بیجان بر اسلام بر خلافت بنی امیه گردید چنانچه از آن باعنی که نبرد بجای معاویه قرار گرفت حسین

مردار اطاعت را واجب و از آن مخالفی در باب استوار نماند و نیز بدین مبدء بر گزفتن بوعیت اطاعت حسین علیه  
 السلام بود که حسین عالمنا و عالمنا برای آن خیال عالی که در درشت تن بزرگ او پیش قدمی برای کشته شدن خود  
 در انداختن و بسین در اسلام گردید صاحبان اگر با قده را ضلع آن در دست فرقی صدفی است و منع ترغیب  
 مسلمانان آیتلای آنها بر جمع بطقات سلیم داشته باشد با مال تصدیق تواند کرد که حسین از آن خیر است  
 دینش تو این الهام نمود که چون اقیه پیش نماند بود و حسن که کسی از کشته شدن حسین در مسلمانان پیدا نمیشد قطعاً اسلام  
 شکل عاجز و باقی نماندنی ممکن بود چون بتدای الهام بودی که تیره بر دولت و تو این با و ضلع گرد حسین که  
 از بعد پریم و از خدای این مقصود عالی بود بعد از سن زید بجای او و یازدهمین درین عهد حرکت کرد که مراکز اسلام  
 نماند که عراق نیز این خیال بزرگ خویش را منتشر سازد در هر نقطه که حسین قدم میگذازد و منوریت که در آن  
 بود نسبت به بنی امیه مسلمانان بریدند نیز بدین که از این بگفتند بود است که اگر در یک نقطه از مملکت (رومیون) شود  
 حسین بر برابر و برق مخالفت بلند کنی به طه نفری که مسلمانان از وضع سلوک حکومت بنی امیه پیدا  
 بودند و دیگر به لحاظه و قلبی که حسین دارند بر حمت آن (رومیون) در تمام ممالک اسلامی کسب میت نمود  
 و در حال سلطنت بنی امیه خواهد رسید و خواهد بود که بعد از جلوس بر تخت قبل از هر قدم هم قتل حسین گردید این بگفتند  
 غلطهای سیاسی بنی امیه بود و از همین خطای سیاسی نام و نشان خود را از همه عالم محو کردند بزرگترین دلیل  
 که حسین تعبیر است و ابداً قصد سلطنت یا استقامت این است که حسین با آن علم سیاست تجربه که از عهد  
 و برادر در مخالفت با بنی امیه حاصل نموده بودند است که با عدم موجودی به باغ دو آن به اقتدار زیر مقاومت



با او مکن نینت بگر آنکه حسین از بعد پریشین گوی بازگشته شدن خود نمود و از آن ساعتی هم که از زنی حرکت کرد  
 بی چوه با او از بندگیفت که من برای کشته شدن مردم و کجس هم بران خود هم همین بیان بعضی تا همت میکرد که  
 هر کس بطبع جاه جلال او میت کرده ترک کلاهی در او گوید در روز انش این بودن او قتلگاه در پیش امم و نیز  
 هرگاه حسین با این قصه داده بود یعنی عالما و عابدان کشته شدن تن در پیدا و جمع نمودن لشکر ساهی میگردد و اینکه  
 جماعتی هم که همراه دشت متفرق سازد چون مقصدی جز کشته شدن که متعطلان خیالات عالی آن در این  
 مقدس و نظر داشت بزرگترین سینه را بی مظلومیت از آن اختیار کرد تا مصائبی در قلب بترترواقع گردد  
 ظاهرت با آن محبوب کلان مان حسین مسلمانان پشت اگر صبر بجلبقت شد بود میتونست لشکری انبوه  
 گرد خود فراهم آورد آن صورت اگر کشته میگردد بود ای سلطنت میگفتند مظلومیتی که نتوانش آن در دوسیدون ظلم  
 بود محال نمیشد این بود که گذارند خود جز کسانیکه انکاکشان زوی مکن نبود مانند فرزند بزرگواران  
 دینی امام چند نفر ابعین خاص حتی با آنها هم تکلیف انکاک منع قبول نکردند آنان هم کسانی بودند که نزد  
 مسلمانان بقدر جلال و صوت بودند کشته شدنشان حسین مزید عظمت تا تران واقعه گردید با قوه  
 علم و سیاست حسین و افشای ظلم و ستم بی همتی در از خیالاتشان رصاوت بانی بهم اولاد محمد صیقه فرنگ  
 نه نمودن جلوه این عداوت بی همتی نسبت بخود خاندان خویش میگردد از آنجه که بعد از کشته شدن می زنان  
 و اطفال بی همتی (کمال محمد بودند) میر خواهرند شد این واقعه در مسلمانان خاصه در عرب پیش از آنچه تصور آید  
 مؤثر واقع خواهد گردید چنانچه همان طوری هم شد حرکت ظالمانه نبی میت و سلوک بر جان آنان بجریم و صبا ای پیغمبر

باندازه دقلوب سلیمان بجز ثرافتاد که اثرش از کشته شدن حسین بهر انشکست نمود عداوت بنی امیه با خاندان  
 محمدی عقاید آنها را با اسلام سلوکشان را با سلیمانان انکار ساختن بگویند که حسین و ستان خود که اولاد نبوت  
 از این بفری نمودند باین کیفیت در آن کشته شدن میروم و چون خیالاتشان محدود از مقاصد عالییه حسینی  
 بی اطلاع بودند منع مسافرت و ابرام میکردند تا آخرین جوارش آنها این بود که خدایین خواسته بودیم چنین امر فرموده  
 است همینکه صبر را نیکو در حال که برای کشته شدن میروی نان بچه را همراه بر جوابی اذخا اعیال فرا  
 میر خواسته این سخنان حسین چون در آن وقت رئیس و عالی بود اجابت دینی دال است بلکه حسین چیزی  
 خیالات عالییه که در اثرش متصدیگیری به خاطر نیکو زانید این صدمات برای حصول سلطنت تحمل نگردید نیز  
 نداشتند در این مملکت عظیم و دردمو چنانچه برخی ز مورخین ما تصویب کرده اند لیل نیکو با خواص خود که کلان بود  
 داعی روشن شدن قبل وقوع واقعه با الهامی راز بر بیل تسلیم از مضایب قبل از وقوع خود میسر بود  
 که بعد از کشتن من ظهور آن مضایب بگاه خلوت جماعتی را بر انگیزند که حق از باطل تمیز دهند و قیوم را از زیارت  
 کنند بر مضایب بنمایند و ما را از روزگار دشمنان آل محمد براندازند این جماعت بین خلوت و شریعت جدی با سوچ  
 دهند من جسم آنها را دوست دارم و قیامت با ما مشور خواهند بود در دست گمراهی حرکات حسین وقت  
 شود و خواهد شد که سیاست دقیقه از ابراز شایع بنی امیه ظهور عداوت قلبی شان بانی با هم مظلومیت خویش  
 فرود آید حتی در آخرین لحظات در راه طفل شیرخوار خود کاری کرد که عقول فلابقه را متعجب ساخت

که در این رسم خوابان بر مصائب جانگاہ افکار متراکمه و کثرت محاسن با هم از قصد عالی خود صرف نظر  
 نمودند و با اینکه میباید نسبت که بر فرزند صغیرش بنی امیه هم خوابانند که محض بزرگ ساختن مصائب خود او را هم بر سر  
 گرفته نظام ارتجاعی آن بپوش کرد و با تیر چاشنی که گویم از این حرکت قصدش این بود که عالیشان بدانند که  
 عداوت بنی امیه بنی امیه را شرمناک چندان از او بود و تصور نکنند که نزدیک بی قیام از خود با چار بر این قلمات فحیانه بود  
 چکشتن طفل شیرخواره و چنین حال آن وضع و هشتم آنکه جزو حیثیت عداوت معاند که منافی با قواعد دین است  
 است هیچ چیز از ظاهر نداشت همین یک نکته می تواند پره از وی قیام اعمال نیت فارس و عقاید بنی امیه  
 بردارد و بر عالیشان خاصه مسلمانان ظاهر است که بنی امیه تنها بخلاف احکام اسلام حرکت نمایند بلکه از روی  
 عصبیت جاهلان سماعی اند که یاری زنی شهم خاصه ز بانگان محمد اباقی گذارند با این خیالات عالیه  
 که حسین بن نظر داشت نظر بان و نورش سیاستی که مراد اسلام بود و تا وقتیکه شته متکلم می نگردید که  
 محبوبیت بنی امیه دفع اظهار حتی با آن نفوذ که در آن موقع داشت با آن اقتدار شهری از  
 شهرهای اسلامی است و در حکومتی از حکومتهای زیر چکله نمود و حاقبت قبل از اینکه حرکت غیر مطیعانه یا  
 سلوک بلوی خواهان از او ابراز شود و بر بسیاران علم یزیدی حاضر کرد حسین هرگز نگفته بودن پادشاه خاتم  
 شای پادشاهی می خواهم فقط شایع بنی امیه و محلال اسلام را از سلک آنان گفته و از قتل و خبر میدود  
 از مظلومیت خویش نشان داد و بدقتی هم که در میان مصورش داشتند اظهار نمود که اگر او را بگذارند حاضر است  
 عیال و اطفال خود را گرفتار سلطنت یزید بنی مالک اسلامی خلق کرد و همین نکته که سلام نفس حسین

و میسرند منتها وجه اثر را در قلوب مسلمانان بر خلاف نبی همیشه قبل از حسین هم بسیاری از دوسای  
 روحانی و ارباب بیانات مظلوم گشته شد و بعد از قتل شان هم رویسیون شد و با بعضی شان بر خلاف عثمان  
 آنها تیغ کشیدند و خنجر زنی هرگز مکرر واقع گردید قضیه کمی یکی از وقعات بزرگ تاریخی است همین قسم  
 سلوکی که بود با حضر کسب نمودند آن زمان نظیر شرح واقع شد بودی واقعه حسین بر همه مرتبت پیدا کرد  
 از تاریخ معلوم نمی شود که اصدی زو حائین در ارباب بیانات خیالات عالی متاخره عالمنا و عالم خود را کشتن  
 دان باشد یعنی هر یک از ارباب بیانات گشته شد عفا و شمنان شان برکن ساخته و مظلومان از پایش  
 در آورده اند و اندازه مظلومیت شان رویسیون هم بعد از آنها پیش آمد مرتبتی واقعه حسین عالمنا و حکمانه  
 در بسیار آن بود و در تاریخ دنیا نظیر از چندین سال متوالی حسین تدارک گشته شدن خود را دید مقصدی  
 بسا عالی نظر داشت در تاریخ نیست کسی که برای ترویج دینت آریه عالمنا جان او باشد چون  
 مصائبی که حسین در راه اخیامی درین بخش خود خرید برینا الفیدل از ارباب بیانات مرتبت اردو بر اصدی نگردد شنگان  
 و او نیامد شخص و بگریم در راه دینت جان باختند ولی بوضع حسین نبوده حسین جان شیرین خود را در فرزند  
 عزیز برادران برادران و گان دست اقرار تمام او مال او عیال اباسیری او این مصائب یک دفعه  
 ناگهان دادند واقعه نشد که حکم یک مصیبت داشته باشد بلکه هر زمان یکی بعد دیگری این مصائب و دوزخ  
 و در تاریخ دنیا بجوم انگیزه مصائب پی پی خصاص حسین داشته است این بود که عظمت مصائب حسین  
 بجزو گشته شدن او پیش آمدن آن اقبالی انگیزه دیگری زمان دخترانش کید فیه کشف سلازنی همیشه

قبايح اعمال آنان ظاهر گردید حساسی ماده ولیسیون و مسلمانان پیدا و برخلاف سلطنت زینبی آن است  
 (ولیسیون) آغاز گردید زینبی امیه مخرب اسلام الهی و مجبورات بیع آنها را در کردند و ظالم غاصب نامیدند  
 برکن زینبی هشتم مظلوم و بحق الرایه و حقیقت و حانیت اسلام را آنها شناخته آمد و مسلمانان زندگی  
 از دست رفتند و حانیت اسلام از دست رفتی تازه نمودار شد یاری حانی اسلام که میدهفته اهل شده بود و مسلمانان  
 گویا جنبه و حانیت اسلامی افراش نموده بود با یک رانیت شغالی تجدید شد همان قسم که عظمت مصابحین  
 بر جمع مصابحین حانیت مسلم بود عظمت رسیدنهای هم که بعد از واقعه حنین پیش آمد زینبی زینبیه  
 سلف داشت امتدادش هم پیش و اثراتش نیز زیاد تر بود از این و مظلومیت با زمانگان محمد و عالم علم گردید  
 اولین نتیجه این ولیسیون این شد که یاری حانی که در عالم یاری حانیت بسیار است مجد زینبی هشتم  
 و مخصوصا در زمانگان حسینی مسلم گردید غرض مؤلف از آنکه اظهار است تا کنون هم زینبی هشتم خالصه کسانی که از  
 نژاد حسینی اند یک نظر و حانیت جمیع مسلمانان شان می نگردند زینبی حانیت که سلطنت آن اقتدار  
 و دست از خاندان زینبیه نزع و در کتر از یک قرن سلطنت از قاطبه زینبی امیه گریه می بودی و بعضی مضمحل و نابود  
 شدند که از همه مهم و رسم نام نشانی از آنها نمودار نیست هر وقت هم در سخن کتابها نامی از ایشان کردند  
 با یکله شهادت مسلمانان تمام میسازند اینها تمام نتایج سیاست حسینی است که می توان گفت ارباب سیاست  
 در حانیت سلطنت با اثر چنین شخص عاقبت اندیش درین با گذشت استقلال المزاجی تاریخ بسا دگاز نگذاده هنوز  
 اسلامی زینبیه زینبیه بودند که سیرق و خواری حسین بلند (ولیسیون) برخلاف زینبیه آغاز شد و مظلومیت

کشف کلید سزای بنی امیه نمود و پاره از ری نیات آنها بر پشت حتی در خاندان خود هم سزای زیر زبان شتاب  
 بزی دراز گردید با اینکه مکن نبود نام حسین و خاندان علی و حواشی زیرین کوفی بوده شود پس از این اقدار  
 در باعام و خلوت خلوت میجو بر نام حسین و خاندان علی ابقدر عظمت و عظمت می شنید با اینکه این تمامها  
 بزی خیلی ناگوار بود جز سکوت چاره نپسید و وقتی تبره از این اعمال حسبه قصه ابراهیمی خود میداد از پس زیر  
 محمد حسین را پس از آن اقدار شنید و زی گفت سلطنت حسین برین گوارا تر بود نسبت با این عظمت تقدیر که آل علی  
 دینی ایشم یاد می شوند بالاخره پیران حسین متوالیا از این ولایسون با فائده حاصل نمود عظمت و قوت بنی ایشم  
 هم افزوده می شد که از قرنی گذشت سلطنت وسیع اسلامی در بنی هاشم مسلم گردید و بی بنی امیه از میان رفتند  
 که نام نشانی از آنها باقی نماند فقط با چند قرن چند نفرشان یکی بجز دیگری در اندلس یاست کردند و فرزندان  
 خاندان بزرگ که قریباً دارای عظمت و سلطنت عظیم بودند یک نفر و لو کم نام باشد پیدا نتوان نمود و اگر هم  
 پیدا شود از پس مطونند حسب و نسب خود را مستور میدارند بعد از یک قرن هم که بنی هاشم قلاوه سلطنت کردند  
 انداختن از بنی امیه نام حسین بودند نه اولاد او چو اولاد حسین از نو از بنی و مطلقاً یاست حانی اسلام  
 مسلم آنها گوید بود بنی اعمام حسین (مصدق است از بنی عباس است) اگر چه این سلطنت از بکرت و ولایسونهای  
 پیران حسین یافتند ولی بعد از یافتن سلطنت بر مقام خود تر رسیدند از زار باب ولایسون جلوگیری کردند که  
 مبادا سلطنت اسلام هم فتنه رفته در خاندان حسین جای گیرد اول بواسطه جلوگیری سخت آنها بود دیگر  
 بواسطه قلع و قمع بنی امیه و رفع ماده رو ولایسون فتنه رفته از صورت آن ولایسونها کاستند و انان با بنی حسین